

پرستوها به لانه باز می گردند

پاسخ به دکتر زیباکلام در بحث قهرمان سازی

این مقاله با اندکی تلخیص در روزنامه اعتماد ملی مورخ 22/شهریور/85 منتشر شده.

قهرمان سازی و قهرمان خواهی موضوع محوری این مقاله است با این توضیح که موضوع این مقاله نگاهی آسیب شناسانه و بعضاً ریخت شناسانه به پدیده قهرمان خواهی دارد.

خواننده برای ارتباط با موضع نویسنده باید این نکته را لحاظ کند که در این مقاله قهرمان خواهی در متن خرده فرهنگ های قهرمان خواه مورد حلاجی قرار گرفته. این بدان معنا نیست که لزوماً چهره های تاریخی مورد اشاره قرار گرفته در این نوشته بازیگران تئوری قهرمان سازی بوده اند. بلکه هدف نویسنده صرفاً حلاجی رفتار آن بخش از خرده فرهنگ های قهرمان خواه و توقعات ایشان از قهرمانان شان بوده تا بدینوسیله بتوان وابستگی ذهنی - روانی دو جانبه قهرمان و قهرمان خواهان در بازی قهرمان خواهی را تبیین کرد.

«[قهرمان سازی کاذب](#)» عنوان مقاله ای ارزشمند به خامه دکتر صادق زیباکلام بود که اخیراً در روزنامه اعتماد ملی منتشر شد و طی آن ایشان با ادله بکار گرفته شده در آن مقاله مدعی آن بودند:

طی سالهای گذشته، عدم شکیبائی قوه قضائیه ایران در برخورد با کسری از فعالان سیاسی و مطبوعاتی، منجر به آن شده تا بی دلیل میان قدهائی از این جمع در کسوت «قهرمان» تحویل جامعه داده شود.

دکتر زیباکلام با اذعان بر این امر که یکی از ویژگی های عجیب و منحصر بفرد نظام ایران قهرمان سازی است در بخشی از مقاله خود با ذکر سیاهه بلندی از چهره های جنجالی سالهای اخیر که هر یک به نوعی زخمی از قوه قضائیه برداشته و متعاقباً با کسب جوایزی از غرب و اخذ محبوبیت نزد دوائر و سازمان های بین المللی و دولت های غربی، موفق به احراز رتبه قهرمانی شده اند، اظهار داشته:

انصافاً لیست انسان هائی که جمهوری اسلامی آنان را قهرمان و اسطوره ساخته، طولانی است: حشمتا... طبرزدی، احمد باطبی، منوچهر محمدی، عباس معروفی، فرج سرکوهی، شیرین عبادی، زهرا کاظمی، اکبر گنجی تا برسد به جدیدترین چهره ای که ایران اسلامی از آن يك شخصیت جهانی

ساخته: رامین جهاننگلو.

بگفته دکتر زیباکلام:

اگر این افراد و چهره‌ها در هر کشور دیگری می بودند، محال ممکن می شد که می توانستند به این درجه از شهرت و معروفیت جهانی برسند، چرا که اسباب و علل معروفیت آنان بیش از آنچه که معلول خلاقیت‌ها، استعدادها، توانائی و عملکرد شخصی آنان باشد، معلول آن بوده که این افراد گرفتار خشم و غضب حکومت ایران شده‌اند. (1)

اما پرسشی که در اینجا ذهن نقاد را باید بگزد آن است که چرا افرادی را که دکتر زیباکلام از ایشان نام می برند عموماً محبوب القلوب جامعه غربگرای ایران و جوامع غربی شده و می شوند؟ بر این باور بوده و هستم که در فرآیند قهرمان سازی جوامع، گریزی نیست تا این مقوله را از حیث تبارشناسی جوامع قهرمان خواه مورد نقادی قرار دهیم.

فی الواقع شور قهرمانانه، بی تابی پری رویی منجز از مستوری است که جلوه گری اش در خلاء ممکن الاحصاء نیست.

شرط بقای جلوه گری قهرمانان، تامین موجبات تشفی خاطر سلوک قهرمان خواهانه ایشان در محیط و بستر مستعد و مناسب است.

بدین معنا که شرط مَبْقِیَه جلوه گری قهرمان، برخورداری هم زمان ایشان از جلوه و جلوه خر است.

قهرمان بمتابه جلوه گری است که شرط بروز و بقایش تمهید همزمان جلوتی برای ظهور و جلوه خری برای عروج است.

جلوه گر و جلوه خر لازم و ملزوم یکدیگرند.

هر چند شخصاً و پیشتر در بحث قهرمان سازی های بی مورد قوه قضائیه نوعاً با آن بخش از ادعای دکتر زیباکلام همدلی کرده بودم که:

«قوه قضائیه خوش بدارد یا خوش ندارد در تمامی دنیا هر فعال سیاسی به مجرد آنکه به دلیل فعالیت سیاسی اش، تحت عنوان زندانی سیاسی بازداشت و زندانی می شود به اعتبار فقد انگیزه مجرمانه و وجود انگیزه شرافتمندانه برخوردار از اعتبار و امتیاز نزد جامعه می شود.

معمولاً نیز زندانیان سیاسی فرهیختگانی میانسال از فعالان سیاسی اند که با پشت سرگذراندن سالهای جوانی، احساساتی شدن و هیجان زدگی خود را اسیر درایت و تدبیر و عقل خویش کرده اند.

اما نابخردی سال گذشته قوه قضائیه باعث شد با بازداشت چند روزه یا چند هفته ای چند جوان طبیعتاً احساساتی و بدلائلی بعضاً ناموجه، از ایشان که قرار بود مراحل رشد و تکوین شخصیت خود را

بصورتی طبیعی و منطقی طی کنند، متوهّمینی «خود کیسینجر بین» تمهید کنند که حال ضمن برخورداری از اعتبار چند روزه زندان سیاسی، اکنون تک تک ایشان در وبلاگ‌هایشان کمتر از تدوین استراتژی و ارائه راهبردهای کلان ملی و بین‌المللی! نمی‌نویسند و در خلسه تئوریسین سیاسی بودن، نسخه‌های فوق‌کارشناسانه برای حل جمیع مشکلات سیاسی کشور می‌پیچند» (2)

اما بر این باورم که آن فرآیند خود معلول شرایط ذهنی جامعه قهرمان خواه از منظر تبارشناسانه است.

اینکه جمیع افراد نامبرده در مقاله دکتر زیباکلام بروز و بقای قهرمانان‌شان رو به سوی جامعه غرب‌گرای ایرانی و کشورهای غربی دارد، مؤید خرده‌فرهنگی است که قهرمانان‌ش همچون لاک‌پشتان تازه از تخم خارج شده بدون تامل راهی اقیانوس غرب می‌شوند.

پرستوهائی که در نوستالوژی فرنگ به لانه باز می‌گردند.

اما اینکه به زعم دکتر زیباکلام کانون انعقاد نطفه این قهرمانان از رَحِمِ خشم و برخوردار حکومت ایران نشأت می‌گیرد، خالی از مناقشه نیست. چرا که بعضاً مشاهده شده و می‌شود، دیگرانی نیز بوده‌اند که از حکومت زخم‌خورده اما هرگز در قواره قهرمانان مورد اشاره دکتر زیباکلام واقع نشده‌اند.

در مقام مقایسه چه کسی می‌تواند ادعا کند مرحوم حاج داوود کریمی کمتر از کسی مانند اکبر گنجی متحمل سختی و رنج از ناحیه بخش‌هائی از حکومت نشد؟

سابقه مبارزات حاج داوود کریمی با اکبر گنجی مؤید آن است که کسانی امثال گنجی به گرد پای حاج داوود در سوابق انقلابی و جنگ و زندان هم نمی‌رسند. اما چگونه است که گنجی مبدل به قهرمان جامعه غربی می‌شود اما حاج داوود ارزنی از چنین اقبالی برخوردار نمی‌شود.

این امر مؤید آن است که خرده‌فرهنگ‌های هر جامعه‌ای تعیین‌کننده مختصات قهرمان‌خودند.

واقعیت آن است که حاج داوود هم به نوع خود خلعت قهرمانی بر تن کرد اما مرجع ظهور قهرمانی وی منبعث از جامعه شهروندی داخل ایران با مختصات بومی خود بود.

بر همین قیاس می‌توان چنین نتیجه‌گرفت دلیل اصلی اقبال قهرمانان به افراد مورد اشاره دکتر زیباکلام، جهتگیری قهر این قهرمانان در مسیر مبارزات ولو حداقلی ایشان است.

یعنی با توجه به نوع مناسبات خصمانه حاکم میان ایران با جهان غرب از بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، هر گونه مخالفت خوانی شهروندان

معارض با سیاست های حکومت، به ذات از آن درجه از استعداد و ظرفیت برخوردار است تا جمیع امکانات رسانه ای و سیاسی جهان غرب را در خدمت ترویج و آگراندیسمان مشارالیها قرار دهد و به طرفه العینی کسری از میان قدان معترض با سیستم را در قواره قهرمانانی اسطوره ای به افکار عمومی جهان پمپ و تحمیل نمایند.

اما چنین فرآیندی تنها منحصر به جامعه غربی و غربگرای ایران نیست.

جمیع خرده فرهنگ های موجود در جامعه ایران بالذات از چنین استعدادی برخوردارند و هر خرده فرهنگی با تکیه بر ایستارها و هنجارها و ارزش ها و کلیشه های خود قهرمانان خود را تعریف و تولید می کنند.

بر این قیاس به همان اندازه که اکبر گنجی را باید و می تواند محصول نیاز قهرمان خواهانه خرده فرهنگ غربگرای ایران تلقی کرد به همان میزان نیز باید و می توان حاج داوود کریمی را محصول نیاز قهرمان خواهانه خرده فرهنگی تلقی کرد که آن مرحوم از کانون آن برخاست.

همچنانکه به همان میزانی که ظهور قهرمانانه مرحوم محمد مصدق را باید و می توان از دل نیاز قهرمان خواهانه جامعه ملی گرای ایران فهم کرد، محمد رضا پهلوی را نیز باید از پارادیم قهرمان خواهانه سلطنت طلبان استحصال نمود. ایضا اقبال قهرمان خواهانه امت دوم خرداد به محمد خاتمی تا شوریدگی سرکار خانم فاطمه رجیبی در رؤیت جمال قهرمانانه دکتر احمدی نژاد در کتاب معجزه سومین هزاره.

در تمامی موارد مزبور این خرده فرهنگ آن جوامع است که نقش اصلی را در ترسیم قد رعنائی قهرمانان شان عهده داری می کند. در این فرآیند این منظر است که ناظر را سر شوق می آورد. با این ویژگی که منظر نیز خود ابتدای بر مختصات بومی خرده فرهنگ ناظر را دارد.

نکته دیگر در چنین فرآیندی مرجع خوش آیندی عمل قهرمانانه است. در تمامی موارد «قهرمان سازی» نکته محوری، کانون جلب توجه قهرمان است که تعیین کننده ابعاد و جنس عمل قهرمانانه قهرمان می شود و این تنها قبله عمل قهرمان است که وجه ممیزه جنس قهرمانان از یکدیگر می شود.

وقتی آیت الله منتظری در خطابی غیر مستقیم به مرحوم امام طعنه می زد که ما باید در مقابل مردم و تاریخ آینده پاسخگو باشیم و متقابلاً از ایشان پاسخ می گرفت که ما باید همه عشق مان به خدا

باشد نه تاریخ. این دو در حال نشانه گذاری قبله اعمال و مرجع مهرورزی و کانون توجه حرکت قهرمانانه خود بودند.

همانطور که پس از توفیق سرکار خانم شیرین عبادی در کسب جایزه نوبل، خرده فرهنگ جامعه غربگرای ایران از سر شوق و شیفتگی فریاد می زد:

مژده بده مژده بده یار پسندید مرا و جالب تر آنکه قبل از تبریک گفتن به سرکار خانم عبادی، به یکدیگر تبریک می گفتند!

چنین واکنشی منبعث از کارکرد قهرمان است.

قهرمان خواهی در بطن خود نیاز جوامع به یک مرجع بیرونی است تا با تکیه بر آن بتوانند موجبات تشفی خاطر خود را فراهم کنند. در جامعه قهرمان خواه، فردوسی، حافظ، مولوی، نماد کرختی، بی عملی و بطالت تاریخی است.

امت قهرمان خواه قبل از آنکه به ایشان تاسی کنند، با آنان فخر می فروشند.

برای توجیه بی عملی خود انگشت اشاره شان را متوجه قهرمانان خود می کنند تا بدینوسیله ناتوانی خود برای فردوسی و حافظ و مولوی «شدن» را با فردوسی و حافظ و مولوی «داشتن» جبران کنند. قبل از بودن متکی به داشتند.

در ازای آنکه بگویند چه هستند، می گویند چه دارند. قهرمان برای ایشان پرده استتار ناتوانی هایشان است.

از سوی دیگر، در چنین منظومه ای رابطه تعریف شده میان قهرمان و امت اش رابطه انقیاد است. هر دو بشدت به یکدیگر وابسته اند. حیات هر کدام بدون دیگری ممکن نیست. استقلال میان این دو، بمعنای مرگ هر دو است.

قهرمان حاکم امت خود نیست، بلکه اسیر ایشان است. بجای رهبری، پیروی از ایشان می کند.

تابع مقدرات و حوائج و سلائق و مطالبات ایشان است. این امت قهرمان طلب است که متقاضی چنین خواسته هائی از قهرمان خود است. شرط بقای قهرمان نیز خوش خرامی در مسیر همان مطالبات و حوائج و سلائق و مقدرات است.

میزان و حجم و چیستی این مطالبات را نیز قبله عمل قهرمانان تعیین و تعریف می کند.

خداپرستان و مردم پرستان و قدرت پرستان و ثروت پرستان و شهوت پرستان هر کدام سهمی مستقل در تعیین و تعریف جنس و ماهیت قهرمان و نشانه گذاری مطالبات او و امت اش را نصیب خود کرده اند.

«جامعه قهرمان خواه بشدت تشنه توجه و مورد ستایش واقع شدن است و بمنظور کسب تشفی خاطر از ناحیه این نیاز ستایش طلبانه، همواره مترصد خلق قهرمانی مجازی منبسط بر پارادیم های خویش است تا بدینوسیله ضمن تقریظ مبالغه آمیز از آن قهرمان مجازی خود ساخته، در ضمیر ناخودآگاه اش به ستایش خود پرداخته و موجبات کامیابی و حظ ذهنی خود را فراهم آورد.

چنین جامعه ای می کوشد قهرمان خود ساخته اش را از قواره های طبیعی خارج کرده و با دادن توانمندی های فوق تصور و اثیری به وی و بدون توجه به ظرفیت ها و قابلیت های محدود و منحصر بفرد قهرمان اش، ضمن حظ ذهنی بردن از رویت جمال خویش در شمای آن قهرمان خود ساخته، یک شبه از وی مفتاح باز کننده تمامی قفل ها و فتح باب کننده تمامی انسدادها و مطالبه کننده جمیع خواسته هایش از جهان تحقیر کننده بیرونی را بیآفریند» (3)

از سوی دیگر شما ت گنجی توسط دکتر زیبا کلام که چرا وی مکرراً در محاورات خود از ضمیر «ما» استفاده می کند ضمن بلاموضوع بودن، بهترین راهنما برای فهم بهتر مختصات قهرمانان است.

دکتر زیبا کلام:

اصرار و تکرار و تاکید گنجی بر روی «ما» گفتنی های وی در مصاحبه ها به جای «من» و این تاکید و اصرار که خود را «ما» خطاب می کنند، انسان را به این خیال می اندازد که نکند گنجی جدی، جدی باورش شده که ردای هدایت رهبری و نجات و رسالت قوم یا ملت خود را برتن کرده.

پیشتر با نگاهی نیچه ای جوامع خاورمیانه ای را آلوده به عنصر «دل آزرده» تلقی کرده و متذکر شده بودم:

«ویژگی برجسته یک دل آزرده قبل از از آنکه نارضایتی از نوع و شیوه حکومت اش باشد، نارضایتی اش از وضعیت وجودی و وضعیت موجود خود است.

چنین فردی نسبت به آینده خود و بی آیندگی خود بشدت مایوس و سرخورده است.

یک انسان دل آزرده از وضع حقارت آمیز خود و زبونی اش دل آزرده است و توان آنرا ندارد تا با تکیه بر داشته های هویتی اش از خود دفاع کند.

شاید وام گیری شخصیت اقتدارگرای اریش فروم بهتر بتواند چیستی ماهیت یک انسان و جامعه قهرمان خواه را تبیین کند.

به زعم فروم، شخصیت اقتدارگرا به بلوغ نرسیده و بشدت تنها و مهجور است.

هراسی ژرف بر ایشان مستولی است. ایشان خود را با مرجعی که برگزیده اند یکی احساس می کنند، اما وحدتی نه بر پایه حفظ فردیت خود بلکه بر پایه ذوب شدن در مرجع به بهای نابودی یکپارچگی شخصیت خود.

شخصیت اقتدارگرا به مرجعیتی بیرونی نیاز دارد تا در او ذوب شود و بدینوسیله بتواند تنهائی و انزوا و هراس از بی آیندگی خود را تحمل کند.

به تعبیر فروم:

ممکن است این «انسان» «نهاد» و «ایده» واقعاً هم با اهمیت و یا قدرتمند باشد و شاید هم به طور ساده در باور شخص، هیولای باد شده ای جلوه کند؛ اما چیزی که ضروری است، آن است که این شخص معتقد باشد که مرجع اش، قدرتمند و برجسته است و اینکه خود او هنگامی نیرومند و بزرگ است که بخشی از این «بزرگ» باشد [...] شخص خود را کوچک می کند تا - به عنوان بخشی از بزرگ - بزرگ باشد!

شخص می خواهد فرمانبری کند، برای اینکه محتاج نباشد تصمیم بگیرد و مسئولیت بپذیرد. چنین انسان وابسته و خودآزاری، اغلب در اعماق وجود خود هراس و اکثراً به طور ناخودآگاه احساسی از حقارت، ناتوانی و تنهائی دارد. درست به همین دلیل به دنبال مرجعی بزرگ و قدرتمند است تا از طریق سهم شدن در آن، خود را در امنیت قرار دهد و بر احساس حقارت خود چیره گردد» (4)

بر این اساس می توان اصرار گنجی بر استفاده مکرر و عامدانه از ضمیر «ما» را تعمد قهرمان در مستحیل شدن در دریای استغنائی خود و امت اش فهم کرد.

اما در پاسخ به آن بخش از اظهارات دکتر زیباکلام که با اشاره به دستگیری رامین جهاننگلو می پرسند:

«چرا آقای جهاننگلو که به سرعت بعد از دستگیری بدل شد به يك اندیشمند، روشنفکر و دگراندیشی که آرا و اندیشه‌هایش پایه‌ها نظام اسلامی ایران را لرزانده و رژیم را به چالش کشیده و صدها نفر در داخل و خارج از کشور بازداشت ایشان را به عنوان تجاوز به حریم فکر و اندیشه و سرکوب تفکر محکوم نمودند. اما هیچ کس نگفت و نپرسید که آن افکار و عقاید روشنفکرانه، آن اندیشه دینامیک، پویا، خلاق که پایه‌های نظام اسلامی ایران را به لرزه درآورده، کدام بود؟»

در پاسخ به دکتر زیباکلام می توان اذعان داشت که در منظومه قهرمانخواهی، شیدائیان قهرمان اساساً قهرمان را برای جبران کرحتی و ابلوموفیزم تاریخی خود جعل می کنند.

ایشان اساساً قهرمان را خلق کرده اند تا بجای آنها بخواند، فکر کند، تصمیم بگیرد، عمل کند، انقلاب کند، بجنگد و اگر لازم شد بمیرد!

پیشتر بعد از آنکه اکبر گنجی از زندان آزاد شد و توسط یکی از شیدائیان اش خطاب قرار گرفت که:

«در پس خبر آزادی گنجی، مردی بود که به جای پرومته می نشست. سیاوش بود که از آتش گذر می کرد. انسان بود که حق می طلبید. حق بود که زمین می خورد و بر می خاست اگر چه با زخم، اگر چه با دل ریش، اگر چه با داغ و درفش، اما برمی خاست. گنجی بود که بر می خاست»

شخصاً طی مرقومه ای خطاب به گنجی ابراز داشتم:

گنجی پرومته نیست. گنجی سیاوش نیست.

او تنها اکبر گنجی است و گنجی برای بودنش محتاج چیز دیگری نیست.

اما واقعیت آنست که گنجی برای آنها پرومته است.

گنجی برای آنها سیاوش است.

یعنی می خواهند که باشد.

چون خود هیچ نیستند، می خواهند گنجی بجای آنها باشد.

مایلند پوچی خود را با او بپوشانند. (5)

مجموعاً بر این نکته ابرار و اصرار دارم که قهرمانان از مختصات تباری و بومی برخوردارند.

شش سال پیش طی مقاله «نبرد اساطیر» بر این نکته اشاره داشتم که:

«تاریخ در اسارت قهرمانان است و قهرمانان هر جامعه ای مَعْرِف

روحیات و گرایشات و تمایلات همان جامعه اند. قهرمانان، بومی

فرهنگ جامعه خودند. فرهنگ هر جامعه، قهرمان مورد وثوق خود را

می پرود [...] ویژگی منحصر بفرد نظام فرهنگی ایران، نیاز و اتکاء

به قهرمانی است مبارزه جو و برجستگی ممتاز این قهرمان ایرانی

«مظلومیت» اوست. در پارادایم تاریخی ایران، قهرمان هر چقدر

مظلوم تر باشد، محبوب تر است.

قهرمان سمبلیک ایرانیان سلحشوری است که در نبردی ناجوانمردانه،

مظلومانه از جامعه اش دفاع می کند.

«رستم» قهرمان اساطیری ایرانیان سلحشوری است که علی رغم همه شایستگی‌ها نهایتاً نه در نبردی جوانمردانه بلکه با مکر و حيله دشمن از پای در می‌آید.

همین ویژگی در شخصیت تاریخی «حسین بن علی» سومین امام شیعیان و محبوب‌ترین قهرمان مذهبی ایرانیان و در بالاترین سطح تجلّی دارد.

وی مظلوم‌ترین و در عین حال محبوب‌ترین قهرمان ایرانیان است که در نبردی نابرابر، ناجوانمردانه به دست دشمنان به شهادت می‌رسد [...]. ایالات آمریکا نیز از آغاز ورود رسمی اش به نظام بین‌الملل بی‌بهره از نیل قهرمان خواهانه نبود با این تفاوت که در نظام فکری و فرهنگ آمریکائی، قهرمان پدیده‌ای است قدرتمند که همواره پاسخ با مشت آهنین همراه است. برای قهرمان آمریکائی آخرین راه حل همواره بهترین راه حل است، لذا مواجهه اش با دشمنان مواجهه‌ای خشن و مبتنی بر پاسخ کوبنده است [...]. «سوپرمن»، «رمبو» و «آرنولد» سمبل و معرفی از قهرمانان آهنین فرهنگ آمریکائی اند که در کودتای 28 مرداد سال 32 بوضوح بلاهت خود را مقابل ذکاوت و فراست «جیمز باند» های زیرک انگلیسی نشان دادند که چگونه علی‌رغم مباشرت اصلی بوکینگهام در آن کودتا همه نفرت ایرانیان متوجه قهرمانان کاخ سفید شد.

قهرمان انگلیسی بر خلاف آمریکائی‌ها ترجیح می‌دهد بجای عاصله، کُرِتکس مغزشان را پرورش دهند.

مجموعاً قهرمان ایرانی بعضاً گرایشات «مازوخیستی» دارد در حالی که قهرمان آمریکائی برخوردار از رویکردی «سادیستی» است، همچنانکه قهرمان انگلیسی از تمایلات «نارسیستی» بهره می‌برد. (6)

بر این اساس برای فهم بازی قهرمانان لزوماً و ابتدا به ساکن می‌بایست محل تولد فرهنگی قهرمان را مطمح نظر قرار داد.

دید مجنون را یکی صحرا نورد
در میان بادیه بنشسته فرد
کرده صفحه ریگ و انگشتان قلم
میزند با اشک خونین این رقم
گفت ای مجنون شیدا، چیست این؟
می نویسی نامه، بهر کیست این؟
گفت مشق نام لیلی می‌کنم
خاطر خود را تسلی می‌کنم
چون میسر نیست من را کام او

عشق بازی می کنم با نام او

داریوش سجادی
17/شهریور/85
آمریکا

منابع:

- 1- قهرمان سازی کاذب - نوشته صادق زیباکلام - روزنامه اعتماد ملی
- 4/6/85
- 2- مقاله نی نوازی ابوطالب - نوشته داریوش سجادی - 20/4/85
- 3- ماهیان تشنه (نقد بی پروای گنجی و شیدائیان گنجی) - نوشته
داریوش سجادی - 1/1/85
- 4- اکبر تو می ترسی - نوشته داریوش سجادی - 7/5/84
- 5- ماهیان تشنه
- 6- نبرد اساطیر - نوشته داریوش سجادی - نشریه Gulf 2000 - 3/1/79